

مبانی زندگی مسیحی
درس ۱: یک مسیحی شدن
دکتر سینکلر فرگوسن

خب، اجازه بدید امروز به شما برای مشارکت در این مطالعاتی که می‌خواهیم با هم داشته باشیم، خوشامد بگم. چندین جلسه خواهیم داشت، و فکر می‌کنم شاید بایستی با ارائه‌ی نقشه‌ای به شما از مسیری که طی می‌کنیم، شروع کنم.

ما درباره‌ی برخی از اساسی‌ترین مسائل در زندگی مسیحی فکر خواهیم کرد، و می‌خوام تلاش کنیم که این کار رو با در نظر گرفتن انواع مختلفی از مردم، انجام بدیم. اگر، برای مثال، کسی دنبال این بود که «معنای مسیحی بودن چیه؟» این خیلی به اونها کمک می‌کنه که درک کنند سنگ بناها چه هستند، و مبانی تعلق به عیسای مسیح، تعلق به قوم او، شناخت او، و اعتماد به او، و محبت به او، چه چیزهایی هستند.

و بعد البته ممکنه بعضی از ما به عضویت در یک کلیسای مسیحی و یک مشارکت جدید فکر می‌کنیم، و می‌خواهیم بدونیم معنای تعلق به خانواده‌ی خدا در این مکان، چیست، و این خیلی برای ما مفیده که دوباره به ما یادآوری بشه که شناخت و خدمت به خداوند عیسی واقعاً چه معنایی داره. و بعد خیلی از ما بدون شک احساس می‌کنیم که مسیحیان با تجربه‌ای هستیم، و ممکنه فکر کنیم آیا واقعاً لازم هست که به بعضی از اصول رشد به عنوان یک مسیحی و زندگی به عنوان یک مسیحی، برگردیم؟

یک تبلیغ تلویزیونی رو به یاد دارم که چند سال پیش دیده بودم و مربوط به یک برند معروف کورن‌فلیکس (برگه‌ی ذرت) بود. مرد جوانی با یک کاسه کورن‌فلیکس جلوش بود. اون داشت برای صبحانه، کورن‌فلیکس می‌خورد و اگر درست یادم باشه، سرش رو بلند می‌کنه و می‌گه: «یادم رفته بود که اینها واقعاً چقدر خوب هستند.»

این من رو به زمانی برد که کورن‌فلیکس می‌خوردم و من هم واقعاً همین تجربه رو داشتم. چنین غلات صبحانه‌ی اساسی‌ای برای نسل من، و فراموش کرده بودم که واقعاً چقدر خوب بودند. و انجیل هم مثل همین هست، و شالوده‌های انجیل، اصول اساسی رشد به عنوان یک مسیحی و زندگی به عنوان یک مسیحی، اصولی هستند که من و شما نیاز داریم مرتب به اونها برگردیم.

درست همونطور که، برای مثال، شاید از کسی بخواهیم تا از محکم و قابل اطمینان بودن شالوده‌ی خونه‌ای که توی اون زندگی می‌کنیم یا قصد خریدش رو داریم، مطمئن بشه، در زندگی

مسیحی هم برای ما خیلی مهم هست که اصول اساسی ورود، رشد، و ادامه‌ی مسیر در مسیحیت رو درک کنیم.

اغلب به کتاب کوچکی فکر می‌کنم که درباره‌ی چگونگی بازی گلف، نوشته‌ی گلفباز بزرگ آمریکایی، جک نیکلاس خریدم. در واقع این کتاب رو در اصل برای یکی از پسرهام به عنوان هدیه‌ی کریسمس خریدم، ولی از اونجایی که پدر محتاطی هستم، فکر کردم بهتره قبل از اون، اول خودم کتاب رو بخونم. و از روش جک نیکلاس که اون زمان بهترین گلفباز روی زمین بود، تحت تاثیر قرار گرفتم که در مقدمه‌ی کتاب نوشته بود که در ابتدای هر فصل از مسابقات به سراغ مردی که گلف بازی کردن رو بهش یاد داده بود می‌رفت، و اون رو در محوطه‌ی تمرین، ملاقات می‌کرد. و جک نیکلاس یک چوب گلف به دست می‌گرفت و به مربی‌اش می‌گفت «آقای گروت، بهم یاد بده گلف بازی کنم.» و جک گروت اون رو به اصول گلف بر می‌گردوند، که چطور چوب رو به دست می‌گیری، چطور می‌ایستی، و چطور می‌چرخ. و این گلفباز بالغ و باتجربه و درخشان به خوبی درک کرده بود که نیاز داره هر سال دوباره اصول گلف رو به یاد بیاره.

و بنابراین، این همون کاری هست که ما می‌خواهیم تلاش کنیم و با هم انجام بدیم. اول از همه درباره‌ی این فکر می‌کنیم که معنای تبدیل شدن به یک مسیحی و کسی که متعلق به مسیح و قوم او هست چیه، و بعد از اون به مرحله‌ی دوم خواهیم رفت که در اون به روش‌هایی فکر می‌کنیم که خدا از طریق اونها به ما عطایایی میده که ما رو قادر به رشد در مسیح می‌کنند، و بعد در مرحله‌ی سوم به این فکر می‌کنیم که زندگی مسیحی، و درست دوییدن تا آخر خط در مسابقه‌ی دوی زندگی مسیحی، برای ما چه معنایی داره.

می‌خوام با خوندن بخشی از سخنان عیسی‌ای خداوند، از انجیل یوحنا باب ۸ و آیه‌ی ۱۲، شروع کنم. و در نهایت، توضیح میدم که چرا این عبارات بخصوص از این قسمت رو که الان بهش نگاه می‌کنیم انتخاب کردم تا توجه خودمون رو روی اونها متمرکز کنیم. زمان جشن یهودی چراغ‌هاست (حنوکا)، و در این پیش‌زمینه در یوحنا باب ۸، آیه‌ی ۱۲، «عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: ”من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.“ او داره به این مردم میگه که مسیحی شدن و مسیحی بودن چه معنایی داره؛ و من یک دلیل خیلی شخصی برای اشاره به این آیات دارم، اما اول از همه، می‌خوام درباره‌ی این فکر کنیم که، نه به طور شخصی، و نه در رابطه با خودم، بلکه به این مسئله که اینجا در یوحنا باب ۸، چه اتفاقی داره میفته.

عیسی در جشن خیمه‌هاست، زمانی که قوم خدا دور هم جمع می‌شدند، اغلب در اورشلیم، و در چادرهای موقتی زندگی می‌کردند تا به خودشون یادآوری کنند که چطور خدا، قوم خودش رو از اسارت در مصر بیرون آورد. و در جشن خیمه‌ها، از نوعی سمبل دوگانه استفاده می‌شد. بخشی از اون، آیین آب بود که به اونها یادآوری می‌کرد چطور خدا در بیابان به اونها آب داد، و بخشی از اون، آیین نور بود که به اونها یادآوری می‌کرد چطور خدا با ستونی از ابر در طول روز، و ستونی از آتش در طول شب، اونها رو هدایت کرد.

و در فصل قبل یعنی یوحنا باب ۷ به ما گفته شده که در آخرین روز از این جشن، روزی بود که اونها به عنوان بخشی از این آیین، از چاه آب نمی‌کشیدند، در آخرین روز جشن، عیسی گفت، «هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد.» و او در واقع داشت می‌گفت، «اون آبی که در بیابان برای نیاکان شما مهیا شد، در حقیقت اشاره به آبی می‌کرد که فقط من قادر به بخشیدنش هستم.» و یوحنا به ما می‌گه که عیسی داشت درباره‌ی عطیه‌ی روح القدس صحبت می‌کرد.

ولی در همون روز در جشن خیمه‌ها، نه تنها اونطور که مرسوم بود آبی از چاه کشیده نمی‌شد، بلکه در هر روز از این جشن، چراغ‌ها افروخته می‌شد، مقادیر زیادی از روغن در چیدمان عظیمی از چراغدان‌ها در معبد در اورشلیم، می‌ریختند، و جشن و پایکوبی برقرار بود. شاید بعضی از یهودیان ارتودوکس رو در حال رقص به عنوان بخشی از آیین تشریفاتشون وقتی که مناسبت‌های بزرگ رو جشن می‌گیرند، دیده باشید. و مردان می‌رقصیدند و ظاهراً نور چراغ‌ها، همه‌ی اورشلیم رو روشن می‌کرد. در واقع، ربای‌ها گفته بودند «کسی که هرگز این جشن رو ندیده، هرگز خوشی رو ندیده.» ولی در روز آخر از این جشن، نه تنها آبی وجود نداشت، بلکه چراغی هم روشن نمی‌شد، و در اون روز بود که عیسی اینجا در یوحنا باب ۸، آیه‌ی ۱۲، به مردم گفت «من نور عالم هستم.

کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.» و در بقیه‌ی این باب، عیسی به اونها توضیح میده که چرا اونها اینقدر به او احتیاج دارند. و اون این کار رو با اصطلاحات بودن در تاریکی و بودن در روشنائی، انجام میده. از آیه‌ی ۱۲ تا آیه‌ی ۲۰ در یوحنا باب ۸، عیسی به اونها می‌گه که دارند در تاریکی روحانی گام بر می‌دارند. او در آیه‌ی ۱۲ اشاره میکنه که: «شما دارید در تاریکی راه میرید، مگر اینکه من رو به عنوان نور حیات داشته باشید.» و واضح هست که منظور او نه فقط تاریکی جسمانی، بلکه تاریکی روحانی هست.

به یاد بیارید که نیقودیموس در مکالمه‌اش با عیسی در یوحنا باب ۳ و آیه‌ی ۳ چی می‌گه. اون نمیتونه چیزی که عیسی می‌گه رو درک کنه، و عیسی به نیقودیموس می‌گه، «اگر کسی از سر نو

مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.» و عیسی داره به هم‌عصرانِ خودش می‌گه که این، وضعیتِ ذاتیِ اونهاست. به یاد بیارید که او در موعظه‌ی سر کوه چطور گفت، «اگر نوری که در تو است»، و البته بیشتر مردم اینطور فکر میکنن که «من واضح می‌بینم»، درسته؟

ولی عیسی می‌گه، «اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است! درونِ تو به قدری تاریکی روحانی وجود داره، که قادر به دیدن و درک انجیل نیستی.»

و عیسی داره به این مردم می‌گه، «این وضعیت روحانی شماست، می‌دونید، دلیل اینکه حرف من رو درک نمی‌کنید یا از من پیروی نمی‌کنید، این نیست که مکاشفه‌ی خدا واضح نیست؛ بلکه چون شما در تاریکی زندگی می‌کنین و قدم بر می‌دارید.» و در آیه‌ی ۱۵ به اونها می‌گه نشانه‌اش این هست که، «شما به حسب جسم حکم می‌کنید»، یعنی معیارهای درک دنیوی.

اما بعد، عیسی اضافه میکنه که اونها نه فقط در تاریکی روحانی گام بر می‌دارند، بلکه در آیات ۲۱ تا ۳۰ می‌گه، اونها در مرگ روحانی زندگی می‌کنند. ببینید در آیه‌ی ۲۱ چی می‌گه: عیسی به اونها گفت، «من می‌روم و مرا طلب خواهید کرد و در گناهان خود خواهید مرد» و دوباره در آیه‌ی ۲۴، «از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم» یعنی همان منجی، «در گناهان خود خواهید مرد.»

اونها فکر می‌کردند که زنده هستند، ولی عیسی می‌گه، «آیا متوجه نمیشین که از نظر روحانی مُردید؟ ممکنه که شما تمام ظواهر زندگی رو داشته باشید، ولی حیات حقیقی رو ندارید.» پولس چیز مشابهی رو در افسسیان باب ۲ می‌گه، اینطور نیست؟ اون می‌گه، «ما در خطایا و گناهایی که در اونها رفتار می‌کنیم، مرده‌ایم.»

خونه‌ی ما در کوهسارهای اسکاتلند قرار داره. یادم میاد یک روز توی باغچه نشسته بودم، و یک پرنده‌ی سینه‌سرخ زیبا رو درست در کناره‌ی راه دیدم، و همینطور که بهش نگاه می‌کردم فکر کردم، «عجب موجود زیبایی هست! چه رنگ شگفت‌انگیزی داره!» و همینطور که بیشتر نگاه کردم، متوجه شدم که حرکت نمی‌کنه، و بالای سرش رفتم. در اون لحظه‌ی سوزناک متوجه شدم که این سینه‌سرخ با همه‌ی زیباییِ خودش، جان نداره. اون مرده بود.

و فکر کردم، «عجب مثالی از زندگی ماست، مثل طوری که ما خودمون رو بزک می‌کنیم تا این تصور رو ایجاد کنیم که می‌دونیم زندگی کردن واقعاً یعنی چی.» و عیسی داره به این مردم، که خیلی از اونها همه‌ی ظواهرِ زندگی مذهبی رو داشتند، می‌گه، می‌دونید؟ اگر شما من رو

نمی‌شناسید و به من اعتماد ندارید، ممکنه احساس کنید که زنده هستید، ولی در حقیقت از نظر روحانی مُردید.»

و بعد سوماً، او چیز دیگه‌ای رو در آیات ۳۱ تا ۳۶ اضافه میکنه. نه فقط اونها در تاریکی روحانی قدم بر می‌دارند و در مرگ روحانی زندگی می‌کنند، بلکه عیسی میگه، «می‌دونید؟ شما در واقع در اسارت روحانی نگه داشته شدید.» او میگه، «اگر شما در کلام من بمانید» بعد در آیه ۳۲، «حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.» و شما متوجه واکنش مردم میشین، که یک واکنش کاملاً معمول هست. این یک واکنش مختص یهودیان هست، ولی شکلی از یک واکنش خیلی متداول هست: «من کاملاً آزادم، من کاملاً آزادم.»

و عیسی شروع میکنه به اونها نشون بده که چطور در واقع واکنش اونها نسبت به او، نشون میده که حقیقتاً در اسارت روحانی هستند. او در واقع داره میگه، «می‌دونید؟ آزمون آزادی حقیقی این هست که شما اون آزادی‌ای که خدا از طریق من میده، تشخیص داده باشید.» و البته این یکی از چیزهایی هست که برای مردم اتفاق میفته، اینطور نیست؟ وقتی خدا در زندگی اونها کار میکنه، یکی از اولین چیزهایی که تشخیص میدن این هست که اونها، یادتون هست که وسلی چطور اون رو در سرودش میاره، «بسته شده در گناه و شب سیاه ذات» هستند.

و خیلی از مردم وقتی بیدار کرده میشن، میگن، «میخوام کارهای بهتری انجام بدم و سخت‌تر تلاش کنم» و چیزی که در حقیقت بهش پی می‌برند این هست که بیشتر و بیشتر نسبت به اسارت روحانی خودشون هوشیار هستند. و این همون چیزی هست که عیسی داره میگه، به ذات، ما برده‌ی گناه هستیم و فقط او میتونه ما رو آزاد کنه. و ما این رو در واکنش مردم نسبت به او می‌بینیم. عیسی میگه، «آمین آمین به شما می‌گویم هر که گناه می‌کند غلام گناه است.» اونها میگن، «نه، ما اولاد ابراهیم هستیم. ما آزادییم.» عیسی میگه «خیر، چون گناه می‌کنید، غلام گناه شدید»، و اونها واقعاً این رو تشخیص ندادند. اونها درک نکردند که اگر به عیسی مسیح اعتماد نکنند، یک نشانه‌ی مسلم از این هست که در واقع در اسارت هستند.

در حقیقت من اغلب اوقات در این زمینه، به داستان برادران وسلی فکر می‌کنم. می‌دونید، اونها به مستعمره‌های سابق که الان اسمش ایالات متحده‌ی آمریکا هست، اومدند، و اونجا میسیونرهای کلیسای موراوی رو ملاقات کردند، و از هر دو برادر رگ و صریح پرسیده شد که، «آیا شما امید دارید نجات پیدا کنید؟» و چارلز وسلی که یک کشیش در کلیسای انگلستان بود، در جواب اینطور گفت.

اون گفت، «من امید دارم نجات پیدا کنم»، و پیتر بوهلر ازش پرسید، «بر چه اساسی؟» و پاسخ وسلی این بود، «اینکه بهترین تلاشم رو برای خدمت به خدا انجام دادم»، و پیتر بوهلر فقط سرش رو تکون داد. چارلز وسلی مردی بود که تحصیلات الهیاتی داشت، یک کشیش دست‌گذاری‌شده بود، و با اینحال مثل نیقودیموس بود.

اون، همونطور که چارلز وسلی بعداً می‌نویسه، «بسته شده در گناه و شب سیاه ذات» بود. خدا رو شکر که اون و برادرش هر دو به ایمان نجات‌بخش رسیدند، ولی داستان این هست، گام بر داشتن در تاریکی روحانی، زندگی در مرگ روحانی، بسته شدن در اسارت روحانی. و بعد عیسی در آیات ۳۷ تا ۵۹ اضافه میکنه که اونها ضمناً از نظر روحانی یتیم هم شدند و اونها رو در این باره به چالش میکشه. اونها میگن، «نخیر، پدر ما ابراهیم است.» و عیسی میگه، «خب، ممکنه پدر شما ابراهیم باشه، ولی وضعیت روحانی حقیقی شما این هست که واقعاً خدا رو به عنوان پدر خودتون نمی‌شناسید.»

در واقع، من باز هم فکر می‌کنم که این میتونه در مورد افراد مذهبی خیلی متداول باشه. اینکه اونها عبارت «پدر ما» رو میگن، ولی همونطور که می‌دونید یکی از مشخصات افراد مذهبی که در قلب خودشون شاگردان حقیقی مسیح نیستند، این هست که وقتی بحران از راه میرسه، غریزه‌ای درونی برای اینکه فریاد بزنند «آبا، پدر» وجود نداره. و اغلب چیزهایی مثل این میگن که «وای! خدایا»، ولی به صورت غریزی نمیگن «پدر»، و این موضوع در مورد این افراد هم مصداق داشت. اونها ادعا کردند که خدا پدر اونهاست، چون ابراهیم پدر اونها بود، ولی هیچکدوم از اونها هرگز دعا نکرده بود که، «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.» چون اونها از نظر روحانی یتیم بودند.

اونها خانواده‌ای نداشتند. در دریایی از مذهب سرگردان بودند که نمی‌تونست اونها رو به رفاقتی صمیمانه با خداوند سوق بده. و عیسی به آزمون این مسئله اشاره میکنه که، همونطور که می‌دونید، این هست که، اگر خدا واقعاً پدر شما بود، به پسر او محبت می‌کردید.

کنجکاو هستم بدونم که آیا هیچکدوم از شما آقایون تا بحال با خانمی ازدواج کرده که گفته باشه، «عاشق من باش، عاشق مادرم هم باش؛ ما خرید یکجا هستیم»؟ و عیسی داره همین رو میگه. آزمون اینکه آیا خدا پدر شما هست، اینه که عیسی نجات‌دهنده‌ی شما شده باشه، ولی او در آیه‌ی ۴۳ میگه، «مشکل شما این هست که شما حتی تحمل شنیدن کلام پسر خدا رو هم ندارید.»

پس اوها در این وضع بودند. اوها فکر می‌کردند که می‌تونند ببینند، اینکه حیات دارند، اینکه آزاد هستند، اینکه به این خانواده تعلق دارند، ولی حقیقت امر این هست که اوها در تاریکی بودند و از نظر روحانی مرده بودند، و در اسارت بودند، و اوها یتیم‌های روحانی و خارج از خانواده‌ی خدا بودند. و بنابراین عیسی اوها رو به سمت خودش، به خارج از تاریکی، دعوت کرد. «من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.»

من با این آیه شروع کردم چون، به نوعی، زندگی مسیحی خودم با این آیه شروع شد. در حقیقت، فکر می‌کنم بتونم از منظر این آیه، خلاصه کنم که مسیحی شدن و مسیحی بودن در این پنجاه سال گذشته و الان حتی بیشتر، برای من چه معنایی داشت. چطور زمانی که یک پسر بچه‌ی نه ساله بودم و شروع به خواندن کتاب مقدس برای خودم کردم، به مدت پنج سال مدید، مسیح نور کلامش رو به روی ذهن من تابوند، ولی ذهن من تاریک شده بود.

فکر نمی‌کردم به خاطر فقدان هوش باشم. بلکه به این خاطر بود که صرفاً نمی‌تونستم ببینم. من مثل یک نیقودیموس جوان بودم. فقط نمی‌تونستم ببینم. و بعد، مسیح با فیض خودش، شروع به تابوندن نور خودش به روی افرادی که می‌شناختم کرد، و من شروع کردم به دیدن اینکه ارتباطی هست بین چیزی که در کتاب مقدس می‌خوندم، و این نوع از حیات تازه‌ای که این افرادی که می‌شناختم، زندگی می‌کردند.

و بعد مسیح شروع به تابوندن نور خودش از کلام خودش مستقیماً به درون قلب من، کرد. یادم هست به عنوان یک پسر بچه‌ی ۱۴ ساله کلام عیسی رو در یوحنا ۵، آیات ۳۹ و ۴۰ می‌خوندم، جایی که او میگه، «کتاب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید... و نمی‌خواهید نزد من آیید تا حیات یابید.» و فکر می‌کنم این اولین باری بود که در زندگیم، کلام خدا به نظر از صفحه‌ی کتاب خارج شد و احساس کردم که عیسی داره حرف میزنه.

این توصیف کاملی هست از اینکه من به مدت پنج سال در چه وضعیتی بودم و فکر می‌کردم که انجام کارهای مذهبی، خواندن هر روزه‌ی کتاب مقدس، دعا کردنم، و سعی در کمک به دیگران، اینها چیزی هست که من رو یک مسیحی میکنه، و انگار که عیسی از صفحه کتاب به بیرون قدم گذاشت، پر از نور، و گفت، «سینکلر، دارم با تو صحبت می‌کنم. مسیر حرکت تو به من ختم نمیشه، ولی اگر پیش من بیای، هم از نور و هم از حیات بهره‌مند میشی.»

و بنابراین، با تشویق و دعا‌های دیگران، به یک جلسه‌ی پرستشی در شهر زادگاه خودم رفتم، و موعظه‌ای که انجام شد از یوحنا باب ۸، آیه‌ی ۱۲ بود، و در طول اون موعظه بود که صدای عیسی

رو شنیدم که می‌گفت، همونطور که هوریشس بونار در سرودش میگه، «نزد من بیا، به نور قدم بگذار تا دیگر هرگز در تاریکی راه نروی.»

البته، روزهای تاریک وجود دارند. من در زندگیم روزهای تاریک، روزهای غمناک، و روزهای دردناک داشتم، ولی فکر کنم بخوام بعد از دهه‌ها در پی پیروی از خداوند عیسی بودن، شهادت بدم که او هرگز من رو در تاریکی رها نکرده، چون همونطور که وعده داده همیشه حاضر هست، و به عنوان نور عالم در زندگی ما میتابه.

و از اون روز، که اولین شنبه شب ماه فوریه در سال ۱۹۶۳ بود، فکر می‌کنم از اون روز قادر بودم بگم که من خودم به حقیقت کلامی که عیسی در اینجا ازش سخن گفته، رسیدم. و بنابراین میخوام بگم که بالاترین چیز در دنیا این هست که یک مسیحی هستم که به عیسای مسیح به عنوان نجات‌دهنده و خداوند خودم، اعتماد دارم.

ولی همچنین گاهی فکر می‌کنم که بزرگترین اشتباهی که یک سخنران مسیحی میتونه بکنه این هست که فکر کنه هر کسی که به اون گوش میکنه، از قبل مسیحی شده. و بنابراین خوبه که این جلسه اول رو با پرسیدن این سوال از خودمون، به پایان ببریم. آیا تو در تاریکی هستی یا اینکه در نور هستی؟ آیا به عیسای مسیح اعتماد می‌کنی یا اینکه در مرگی روحانی قدم بر می‌داری؟ و به صدای او گوش بده و به نور قدم بگذار و برکت او رو بشناس.